



وېژنانه
پنجاهمین سالپاد
شهید علامه سید اسماعیل بلخی



بلخی و آزادی خواهی

که امین الله امینی



جنبش اصلاحی و انقلابی جامعه اسلامی یا همان بیداری اسلامی که بیش از دو قرن پیش آغاز شده و در صحنه‌های علمی و عملی، روز به روز رو به تکامل است، به کالبد فرهنگ سیاسی اسلام جان تازه‌ای بخشید و در حال حاضر به عنوان یک جریان نیرومند سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در صحنه‌های بین المللی به نقش آفرینی خود ادامه می‌دهد، شهید علامه سید اسماعیل بلخی یکی از بنیانگذاران بیداری اسلامی و از جمله چهره‌های ماندگار و از مفاخر بزرگ افغانستان است که تحقق عملی وحدت امت اسلامی را در رأس آرمان‌های اصلاحی خویش قرار داد. او اختلاف و ضعف علمی و فرهنگی را عامل اساسی عقب‌ماندگی جوامع اسلامی می‌دانست و به خوبی دریافته بود که انحطاط مسلمانان، در اثر اختلاف است. در طول زندگی پر برکت خویش در راستای وحدت، همگرایی، بیداری جامعه و تحقق عدالت اجتماعی مجدانه کوشید. مرزهای نژادی و قومی را، هیچ‌گاه قومی و نژادی عمل نکرد؛ بلکه با الگو گرفتن از تعالیم قرآن کریم و سنت نبی مکرم اسلام (ص) تا آخر به ایجاد وحدت و برادری بین اقوام موجود در افغانستان ادامه داد.

قرآن ز چه شد آله اغراض سیاسی
گفتار جراید همگی شاهد این است
در عصر اتم همت ما جنگ مذاهب
شد کهنه دنیا بر ما رسم نوین است
که تکیه ما سوی شمال است و گهی غرب
آخر نه مگر ملجأ ما دین مبین است.

علامه سید اسماعیل بلخی یک اسطوره در تاریخ سیاسی و فرهنگی افغانستان بود و او پیش از زمانش به دنیا آمد. جامعه آن روز توان هضم اندیشه‌هایش را نداشت. آن روزها کسی او را درست نشناخت و به فریادهای رسا و بلندش گوش فراندا، او تنها و بی مخاطب بود، چنانچه خودش می‌گفت: «نشنوی امروز آواز من ولیکن بعد مرگ، ناله‌های زارم از دیوار محبس خانه پرس». روشنفکران و متفکران اغلب در حاشیه ثروت و قدرت قرار داشتند و یا به گفته عبدالکریم سروش «روشنفکران قدرتمندان بی‌مسند» بوده‌اند. آنان بیش‌تر با مسائل فکری و نظری درگیر بوده‌اند تا کشمکش و جنجال‌های عملی سیاسی. از طرف دیگر سیاستگران

کمتر روشنفکر بودند؛ اما بلخی روشنفکر و سیاستمدار بود، هم روشنفکر متعهد و با درک بود و هم سیاستمدار مدیر و با درد.

بلخی در عرصه روشنفکری

روشنفکر باید آگاه به وضع زمانش باشد و پلی میان زشتی و زیبایی و سنت و مدرنیته. بلخی آگاه به زمانش بود و کوشید تا دانش آموخته دانشگاهی بود و نه یک فقیه و مجتهد حوزه‌ای. با این‌که بیش‌تر از چهارده سال عمرش را در مدارس دینی سپری کرد؛ اما آموخته‌هایش از پایه چهارم حوزه پیش‌تر نرفت. او مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زمانش را درست تحقیق و تحلیل می‌کرد. او می‌کوشید روح حاکم بر زمانش را دریابد و درمان کند. در عصر او مارکسیسم، اومانیسم و اکزیستانسیالیسم تفکر غالب بودند و ارزش‌های سمی، مذهبی و قومی به صورت تیوریک در حال فرو ریختن بودند. در غرب از جزم‌گرایی اندیشه‌های دین‌فروشان کاتولیک خبری نبود و تقیث با تسامح و تساهل پروتستانی عوض شده بود به جای تکفیر و توهین اعتقادی، نوع دوستی و عقاید پلورالیسم به وجود آمده بود. بلخی در چنین شرایط زندگی می‌کرد و کاملاً وضع زمانش را می‌دانست. به همین علت در مدت طولانی تحصیلش در حوزه، درسش از پایه چهارم تجاوز نکرد؛ زیرا او فهمیده بود دیگر سرنوشت مردم با احکام صید، با کمان و یا مسئله غسل حیض

و نفاس رقم نمی خورد. او با شناخت دقیق از وضع آن زمان به بازسازی اندیشه و فرهنگ جامعه تلاش کرد تا افغانستان نیز همگام و هماهنگ با جهان به سوی تمدن و تجدد حرکت کند. او با احساس مسئولیت یک روشنفکر آگاه و مصلح اجتماعی وارد اجتماع شد؛ بر ارزش های خرافی آن روز حمله کرد. با یک دید کاملاً پلورالیستی، جزم گرایی اندیشه و اختلاف های مذهبی را به باد انتقاد گرفت. بلخی کاملاً یک دیدگاه فرا مذهبی را مطرح کرد و می گفت که عزم من در قالب مذهب ننگنجد. در آن روزگار برخی ملاحا با سوء استفاده از مسائل مذهبی در بین مردم تفرقه ایجاد می کردند و با ابزاری کردن مسائل شرعی و دینی برای خودشان نان و نوا می ساختند. بلخی آنان را مورد انتقاد قرار می داد و می گفت:

آن چه زاهد شرع می خواند به جز پیرایه نیست
ما و تو را نیست جنگ بر سر مذهب.

بلخی و جایگاه زنان

زنان در افغانستان محروم ترین قشر جامعه بوده اند. زن ستیزی تفکر غالب بود و فرهنگ مردسالار بر جامعه مرده ما حکومت کرده است. حتی برخی سیاستیون ما همین روزها از نوشتن و گفتن نام مادر، دختر و زن شان ننگ می کنند؛ اما در آن زمان دیدگاه بلخی نسبت به زنان و خطاب او نسبت به همسرش، خطاب روشنفکرانه است. به طور مثال به زنش می گوید: «که او باشد عزیز مولای بلخی.» یا «در زیر هر قدوم تو گر جان دهم کم است.» زنان را به مبارزه های اجتماعی دعوت می کرد و می گفت: «تو هم ای خجسته خواهر به صف رجال برخیز.» بیداری و تحریک نیروی های اجتماعی یکی از مسئولیت های روشنفکران است. بلخی در بیداری ملت به خصوص جوانان توجه و نقش جدی داشت. جوانان در محراق اصلی تفکر و گفتارش قرار داشت:

آن کس که از خود نگذرد نام جوان بر وی منه
شرم است هر بیداد را بر خود نهاد نام جوان.

بلخی در عرصه سیاسی

از نظر سیاسی در عصر بلخی، انقلاب های بزرگ به وجود آمدند. جنبش های آزادی بخش در کشورهای استعمارزده شکل گرفتند. برای دفاع از حقوق اقلیت های قومی و مذهبی ابرمردان زیادی وارد مبارزه های سیاسی شدند. نظام منفور آپارتاید، در درونش نیلسون ماندلا را پروراند و پخته کرد. مارتین لوتر کینگ در آمریکا پیامبرگونه برای تساوی حقوق شهروندی سیاه پوستان مبارزه کرد. گاندی در مقابل انگلیس قرار گرفت و با شیوه مسالمت آمیز، استقلال ۴۵۰ میلیون انسان را به دست آورد. محمدعلی جناح و اقبال لاهوری با تزریق خون

آگاهی و بیداری در رگ های یک مشت انسان مرده و خفته، استقلال پاکستان را به ارمغان آوردند. روشنفکران روس توانستند نظام سنتی و کهن سیاسی و اجتماعی را فرو ریزند. انقلاب چین به رهبری مائو پیروز شد. در کوبا چند جوان جسور و بی پروا یک دولت دیکتاتور را از پا در آوردند؛ اما در افغانستان هیچ رد پای از آن چه ذکر شد به چشم نمی خورد؛ بلکه برعکس به گفته بلخی: «راهزن رهبر و خس دزد امام بود.» او در قالب شعر شرایط آن روز دنیا و افغانستان را به طور زیبا بیان کرده است:

نه حیاتی و نه علمی و نه آزادی رأی

مانده در فکرت پوشاک و غم نان امشب.

بعد به علت عقب ماندگی و در به دری مردم را بیان می کند: «چون که اندر کف یک دزد زمام است این جا.» بلخی می دید کشورهای دنیا در مسیر توسعه گام بر می دارند و به رفاه اجتماعی نیز رسیده اند؛ اما برعکس افغانستان به بیراهه می رود. به همین خاطر او رنج می برد و نمی توانست آرام و خاموش بنشیند. با چنین درک و درد از جهان و افغانستان خواست شمع آزادی را در فضای تاریک آن روز بیفزورد؛ اما او نمی توانست با نطق روشنفکرانه فضای رنج آلود زمانش را تغییر دهد. مبارزه های مدنی و بدون خشونت، حرکت های دموکراتیک و مبارزه با ابزارهای مدنی در افغانستان جا باز نکرده بود. سیاست بازان ما زبان و ادبیات تسامح و تساهل سیاسی را نمی دانستند و نمی فهمیدند. به همین خاطر او یک ادبیات انقلابی خلق کرد و برای شکستاندن یوغ استبداد آن روز یک طرح انقلابی ریخت و همراه ابراهیم خان گاوسوار در برابر رژیم سیاسی ایستاد؛ اما آنان در آغاز روز کودتا با خیانت یکی از همکاران شان شکست خوردند و طرح شان افشا شد. بلخی از گاوسوار به سوی زندان تاریخ دهمزنگ برده شدند. هر کدام مدت پانزده سال زندان محکوم شدند و با ارزش ترین دوران زندگی شان را در زندان دهمزنگ سپری کردند. بلخی بعد از آزادی از زندان دو سال به شکل تبعیدگونه زندگی کرد و در سال ۱۳۴۷ در شفاخانه علی آباد از دنیا رفت. در نتیجه می توان نوشت بلخی شخصیت دو بعدی داشت. روشنفکر متعهد و نیز سیاست مدار با درد و درک بود. شاهین بلندپروازی که در آسمان تاریخ شب های دیجور افغانستان، نغمه سرایی کرد و با شعرش، رنج های تاریخ یک ملت را حکایت و تفسیر کرد. رهبر آزادی خواهی بود که در صف اول می رزمید. به عنوان یک سیاست مدار بر سیاست سیاه وقت حمله کرد و به عنوان یک روشنفکر بر دیانت مشتی دین فروش بی دین.

با چنین ویژگی ها و بر اساس شناخت دقیق و عمیق از وضع جهان و افغانستان دست به مبارزه و انقلاب زد. در این راه به گفته خودش: «چو نامردان و بی دردان ترسید و چون کوه استوار ایستاد و مبارزه کرد.» رنج بلخی تنها رنج زمانش نبود؛ بلکه در امتداد یک رنج تاریخی قرار داشت. او برای یک رنج تاریخی مبارزه کرد و چنین رنجی را روایت کرد.